



آبراهام لینکلن

مردی که بر دگی را لغو کرد



تاریخ

ترجمه: احمد نفیسی

« مساز جریان تاریخ نمیتوانم بگیریم و علی رغم خویش در خاطر روزگار خواهیم ماند... این پیشگویی آبراهام لینکلن است که یکصد و پنجاه سال پس از آن هنوز در گوشها صدای می کند... »

در ۱۲ دسامبر ۱۸۰۸ قطعه زمینی در نزدیکی هوجن ویل Hodgenville به توماس لینکلن و دخترش به Thomas Tincolin فروخته شد و در یک روز زمستان سال ۱۸۰۹ این شخص بازنش که آبتن بود پسری بدنی آمد که اسم او را به نام پدر بزرگش که در جنگ با سرخ پوستان کشته شده بود آبراهام گذاشتند. این کودک در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ بدنی آمد و هنگام تولدش پسر هوی ۹ ساله او که حاضر بود گفته بود که گمان نمیکند این بچه چیزی بشود.

امروز گویانکه اطاقک چوبی تعمیر شده است ولی منظره اش عینا بهمان وضع میتوان (آثار ملی) حفظ و نگهداری می شود.

در بهار سال ۱۸۱۱ توماس لینکلن خانواده زاده مول دورتر به مزرعه ای در Knob Creek انتقال داد. ذهن آبراهام از اینجای خاطر هادارد. همین جابود که پسرک بزرگش؛ فرمان میبرد. پشکار خر گوش میبرد، تمشک جمع میکرد و با همسال خودش Austin Gollahev بازی

میکرد. یکبار هم در سیلاب رودخانه فرقی شد که همین اوستون نجاتش داد.

هر گاه از کار در مزرعه فارغ میشد با دوستش به مدرسه یک اطاقی که در همسایگی آن ها بود می رفت.

در دسامبر ۱۸۱۶ خانواده لینکلن مزرعه را فروخت و بابت دیانا رهسپار گردید و در جانی که امروز بین Rockport و Gentryville است در محلی که یک مایل با نزدیکترین چشمه آب فاصله داشت منزل کردند.

حفته های اول ساختن یک اطاقک چوبی، خوردن گوشت شکر و نوشیدن برف آب شده گذشت. هنوز دو سال از اقامت آن ها در این منطقه نگذشته بود که نانی، مادر آبراهام جان سپرد. بیاد آن روزها لینکلن می گفت «غم سراغ همه کس می آید، اما بر خرد سالان با تلخی بیشتر میگذرد چون ضمیرشان یاد دوزخ آشناست»

صفحه ۷۹

ورق بز نهد



در ۱۸۴۴ که لینکلن دوباره کورمادر را زیارت کرد این شعر را سرود :

«خانه کودکی را دوباره میبینم
 و از یاد آوری خاطره هاغمناک میشوم
 و باز با تمرکز یادبودها می اندیشم
 که آنروز کاران نوزشادینها داشت *»

آبراهام در مزرعه کار میکرد، به مدرسه نوزمیرفت ولی تمام ایامی که درس خواند به یکسال نرسید
 معینا برای عاریه کتاب و مطالعه آن فرستگها راه می پیمود *
 چندسالی بشاگردی قایقرانان گذراند و در هیجده سالگی بالاستقلال بکار پرداخت، قایقی
 ساخت و به حمل و نقل مسافر و بار مشغول شد. و در همین زمان زمیندار نروتندی او را استخدام کرد
 و همسراه باسر خود او را به نیواورلئان فرستاد * طول رودخانه های اوهایو Ohio و میسسیسی
 Mississippi را در یک قایق چوبی مسطح طی کردند و باحوادث بسیار روپروشدند از جمله هفت سیاه
 پوست در توقف گاهی با آن حمله کردند که بازحمت زیادرهائی یافتند و سرانجام به شهری که در ابتدای
 تاریخ امریکا چهل هزار جمعیت داشت و بوسیله فرانسویان بناشده بود رسیدند *

د جوان که عمر خود را در دستها و جنگلهای دور دست گذرانده بودند از دیدن شهر و دریا نوردان
 اروپائی ذوق زده شدند و هر گاه زنی با جامه های پر زرق و برق میگذشت می ایستادند و سرهای او را
 باولع مینگریستند شاید لینکلن در این شهر برای نخستین بار که از کوچه های سنگفرش تنگ میگذشته
 دیون باغستانهای فرانسوی که در آنها مردم شراب می نوشیدند سر کشیده باشد و عیاشی های
 دنیای قدیم را دیده باشد و شاید در همانجا سیاهان را که بزنجیر کشیده شده و برده وار بکار دسته جمعی
 واداشته میشدند ملاقات کرده است و یاد آوری خاطره همین شهر باید باشد که سالها بعد گفت
 «رفقا بیایید از این تنگ بپرهیزیم، اگر روزی زورم برسد این رسم را برخواهم انداخت» و مقصودش
 بردگی و کار اجباری بود *

سه سال پس از آن آبراهام به نیوسالم Newsalem که آن هنگام قصبه چوبی شلوش بود
 رفت. آن سالها دوران مشقت، کار زیاد، صاف کردن جنگل، آماده کردن زمینها و کشت کارو گاهی
 سفر بود. در بهار ۱۸۳۰ آبراهام پدرش کمک کرد تا نامادری مهربانش را با خانواده و بستگان دیگر به
 دوپست مهلی محل سکونت خودشان یعنی شهر Decatur دکاتور در ایلینویس Illinois منتقل
 سازد و در همانجا نیز کار خود را از سر گرفت و برای بار دوم به نیواورلئان سفر کرد *

آبراهام در باره این ایام در شرح حال خودش که بشکل سوم شخص تحریر شده مینویسد «صاحب
 مؤسسه ای که از راه استخدام کرده بود توجه زیادی به آبراهام میکرد زیرا باور داشت که او را بجائی
 خواهد رساند».

جمعیت شهرهای ابتدائی امریکا عموما از بیست و پنج خانواده تجاوز نمیکرد و نیوسالم هم
 در آن روزگار چنین وضعی داشت در آنجا لینکلن با مردم آموزش کرد و دستور زبان انگلیسی را فرا گرفت
 و ریاضیات آموخت سپس بعنوان سر جوخه در جنگ Black Hawk با سرخ پوستان شرکت نمود ولی
 در حقیقت با اینکه سه ماه در اینکار صرف کرد و سختی های بسیار دید، جنگی واقع نشد هنگامی که به
 Springfield نقل مکان نمود جوان بیست و هشت ساله ای بود که پیش خود اصول و کالت را آموخته
 بود و این شغل را برای خود برگزید چون بکار آغازید پولی که ملاقه بخرد نداشت اما در آخر کار با
 عنوان رئیس جمهور ممالک متحد امریکا در حالیکه مالک خانه شخصی بود آنجا را ترک کرد. خودش به یاد
 این دوران مینویسد «همه چیزم را باین شهر و به مردم مهربان آن مدیونم».

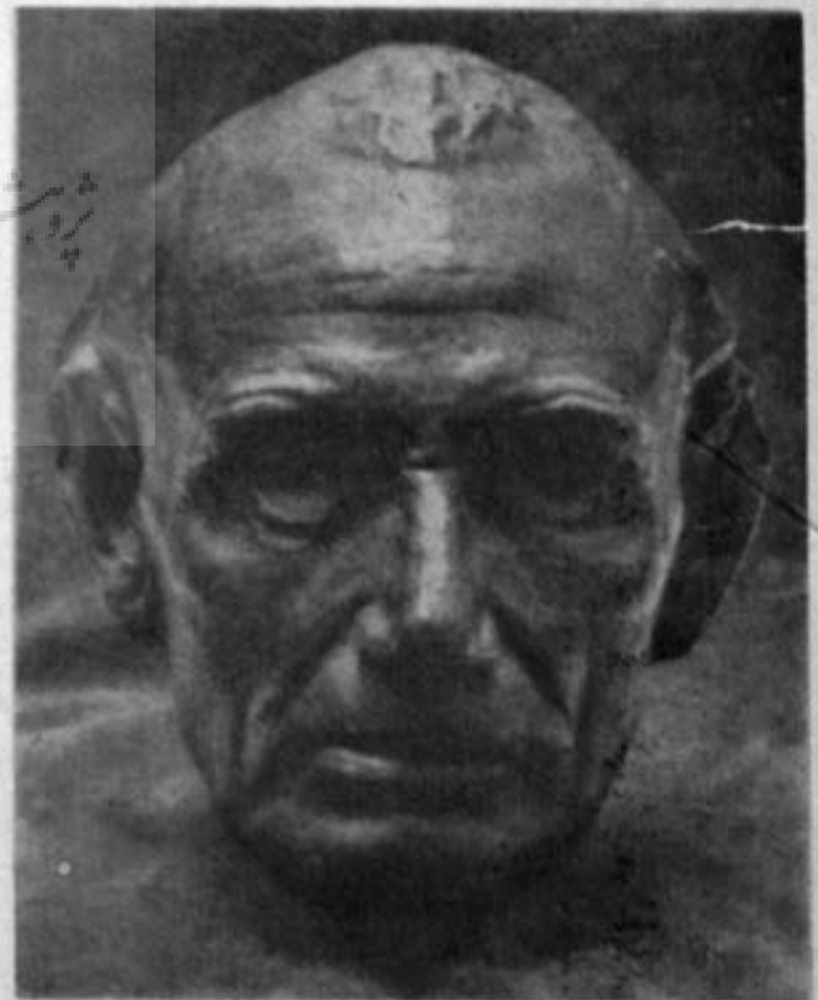
هنوز عمارتی که لینکلن و رفقاییش در آن اجتماع میکردند در اسپرینگفیلد برپاست و در آنجا
 آئینه بلندی قرار دارد که شمایل مرد قد بلندی را بارها منعکس کرده است. امروز تنها خانه ای که لینکلن
 در همه عمرش مالک بود با تمام لوازم و ائانه آن بهمان شکل که مر سوئمن زمان زندگی او میبود بعنوان موزه
 ملی برپاست و در کلیسایی که آمد و رفت داشت نیمکت او را همچنان محفوظ نگاهداشته اند.

هر بهار و پائیز سوار بر اسب و کتاب در دست از این شهر بآن شهر میرفت که در دادگاهها شرکت
 کند. حوزه قضائیه ایلینویز را که ۱۲۰ میل طول و ۱۱۰ میل عرض داشت به همین ترتیب می پیمود هر چه در
 زندگی اجتماعی توفیق بیشتری نصیب لینکلن میشد وضع خصوصی او هم روزه بهبود میگردید. در نوامبر
 ۱۸۴۲ با ماری تود Mary Todd ازدواج کرد و تا ۱۸۴۶ که به کنگره راه یافت دو پسر بجمع آنها
 اضافه شد.

دوره نمایندگی که خاتمه یافت در صدد تجدید انتخاب بر نیامد و از واشنگتن از راه آبشار
 نیاگارا و دریاچه های بزرگ به شیکاگو رهسپار شد. عظمت آبشار او را بتفکر واداشت و در ضمن مسافرت
 با کشتی بمشاهدات خود ادامه داد و یکبار متوجه شد که قایق های باری در هنگام تخلیه بار تعامل
 خود را از دست میدهند و صاحبان آنها مجبورند بوسائلی آنها را شناور نگاهدارند باین جهت ب فکر
 افتاد که وسیله ای اختراع کند که این نقیصه را مرتفع سازد. امروز اولین نمونه اختراع او و
 همچنین مدل قایقی که طبق نظر لینکلن ساخته شده است در موزه اسمیتسونیان در معرض تماشا
 قرار دارد.



تصویری از جوانی لینکلن



خاطر ه لینکلن بصلا این پیکر هائی که از او ساخته اند ابدی خواهد بود

در ۱۸۵۸ از طرف جمهوریخواهان نامزد سنای آمریکا شد و در پارلمان ایلینویز گفت «یک مجلس که بر ضد خودش تبه‌باز شود قابل دوام نیست. دولتی که نیمه آزاده نیمه برده باشد نمیتواند ادامه داشته باشد» و باز گفت «من انتظار ندارم که اتحاد ممالک آمریکا درهم بشکند انتظار ندارم که مجلس بهم بخورد ولی انتظار دارم که اتحاد بجا بماند و کنگره برقرار باشد همه بکنی باشند و همه با هم باشند»

در این انتخابات پیش ازینجاه نطق ایراد کرد و در این حال بود که مبارزه شدید خود را برای آزادی بردگان بشدت تعقیب نمود و گفت «من بردگی را یک بلای اخلاقی واجتماعی میدانم» در انتخابات سناریقیب او از حزب دموکرات مردی بسیار زیرک و توانا بنام استفن د کلاس بود که در حق لینکلن گفته بود «از میان همه جمهوریخواهان لینکلن درست تر و توانا تر است»

در مبارزه انتخاباتی د کلاس برای اینکه ایالات غربی حق داشته باشند درباره بردگی تصمیم مخالف بگیرند و لینکلن برای اینکه بردگی بکلی الفاش شود و در جریان الفاش دادگاههای فدرال در جاهائیکه بردگی هست تصمیم بگیرند مبارزه میکردند. بالاخره قرار گذاشتند که در هفت شهر بزرگ ایلینویز در حضور مردم بایکدیگر مباحثه کنند. در کالسبورگ در کالیفرنیا ۱۸۵۸ بیست هزار نفر در مناظره آنان حاضر شدند.

این دو جمله از مذاکره آندوهنوز در گوشها صد می کند دو کلاس میگفت «تساوی تمام ممالک متحد اساس اصل پیش نهاد ماست» و لینکلن میگفت «دو کلاس که رضایت میدهد هر کس برده بخواد حق دارد آنرا نگاهدارد چراغ اخلاق را خاموش میسازد» آخر سر دو کلاس پیش برد و سناتور شدو چون لینکلن شکست خورد در باره خود گفت «وضع من مانند پسری است که کف پایش نشتر خورده باشد در دوش بیشتر از آنست که او را بختاند و خودش بزرگتر از آنست که از این درد بنالد» سناتور به واشنگتن رفت و آبراهام بر نامه خود را که عبارت از سخنانی در شهرهای مختلف بود ادامه داد در ۱۸۶۰ هنگام نطق در مجمع گروهی که آنها را «ساحبان هوش و فرهنگ» نامیده اند، میگفت «بیانید ایمان داشته باشیم که حق منشأ قدرت است» و این سخن زمینه ریاست جمهوری او را هموار ساخت.

در اواسط مارس همانسال «خسته و مانده» به ایلینویز باز گشت و ناموفق نامزدی و انتخاب ریاست جمهوری همانجا ماند.

دیگر در شرف جد شدن بودند. مقدمه جنگ های معروف به civil war فراهم میشد. رئیس جمهور تازه در ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ برای اشغال صندلی ریاست جمهوری بسوی واشنگتن رهسپار گردید. سفر او با وزه نامیخواستند. در مجلس اهایو خطاب به حاضرین اظهار داشت «کاری بدوش من گذارده شده که موجب این کشور نیز تحمل آنرا نکرده است» و لحظه ای بعد روی پله های جلومجلس خطاب بمردم گفت «برای من کار مهمی نیست چون بزودی از میان شما میروم ولی اعتماد باتحاد برای شما و اعضا بستان اهمیت بی اندازه دارد»

در ۲۳ فوریه ۱۸۶۱ لینکلن پس از مسافرت افتخار آمیز بواشنگتن رسید و در هتل ویلارد willard جائیکه هنوز هم پایدار است منزل گزید. در بدو ورود بدیدن رئیس جمهور بو کانان رفت سپس در کلیسای سنت جون حاضر گردید، از کنگره نیز که در آن موقع در حال ساختمان بود بازدید کرد.

در چهارم مارس همانسال باتفاق پرزیدنت بوکانان به تپه کاپیتول محل کنگره آمریکا رفت و در حضور هزار نفر که برای خوش آمد او اجتماع کرده بودند گفت «ای همشهریهای ناخشنود من، سرنوشت جنگهای داخلی درست شمامست نه درست من. شمامدر برابر خداوند سوگند نخبورده اید که دولت را از میان برندارید ولی من معتقدم که آنرا نگاهدارم و حمایت کنم و بدفاع از آن برخیزم»

و چند دقیقه بعد در حضور دادستان کن سوگند وفاداری یاد کرد و همانشب با خانواده خود در کاخ سفید منزل گزید.

شروع جنگهای داخلی انر خود را در چهره لینکلن باقی گذاشت. مسئله این بود که شمالی ها باید میجنگیدند برای اینکه بگویند آیدر یک مملکت آزاد اقلیت حق دارد یاقی بشود و لینکلن از فرمانده خود که ژنرال ماک لیلان نامداشت میپرسید آیا مطمئن است که جنگ را پیش میبرد؟ گوا اینکه دولت ارتش را با مهارت مرتب ساخت ولی او قدرت مخالفین را پیش از حد بزرگ میساخت و باین جهت امسرا انجام حاصل کار ماک لیلان جز شکست چیزی نبود. لینکلن با امید پیروزی همه چیز را تحمل کرد رفت و فرماندهی نیروی زمینی و دریایی را بعهده گرفت و نورفلک را در ویرجینیا مسخر ساخت.

۱۷ سپتامبر ۱۸۶۲ دو برو شدند ژنرال ماک لیلان کاری از پیش نبرد و بجای اینکه راتعقیب کند گذاشت که بگریزد. باین مقدمات لینکلن به جبهه های دیگر سرکشی کرد و در حالیکه از فرمانده خود ناراضی بود در نوامبر همانسال اعلامیه آزادی بردگان را صادر نمود.

بالاخره موفقیت ارتش مرکزی در نزدیک کتسبیرگ در پنسیلوانیا سرنوشت ارتش جنوب را روشن ساخت معذب او باره ژنرال لی از دست ژنرال میو گریخت.



هر بهار و پاییز کیلی جوان سوار اسب در حالیکه کفای بدست داشت گردش را با مطالعه توأم میکرد



مردم همه جا بنفع لینکلن تظاهر میکردند



اطلاق لینکلن با همان آرایش و تزیینات اصلی بصورت يك موزه علمی در آمده است

لینکلن و فرزندانش

بامداد روز بعد در میدان جنگ، لینکلن به سخنرانی دو ساعته ادوار داد و گوش داد و خودش در دو دقیقه گفت «يكصد و هفت سال قبل پدران مادر این سرزمین کشور تازه ای تشکیل دادند که به آزادی ایمان داشتند و همگی باین عقیده پایدار ماندند که همه مساوی خلق شده اند. اکنون مادر چارن بردی شده ایم که باید معین کند آیا این ملت یا هر ملت دیگری که دارای چنین عقیده ای است میتواند پایدار باشد یا نه؟ مادر میدان جنگ بزرگی رو برو شده ایم که قسمتی از سرزمین اجدادمان را با جساد کسانی هدیه کنیم که جانان را داده اند تا این ملت زنده و جاوید بماند. بنابراین بعهده ما است که کار نومه تمام آنان را بیایان برسائیم و همین جا باید ثابت کنیم که اینها بیهوده جان سپرده اند و این ملت بمرحمت خداوند ضامن بقای آزادی است و حکومت مردم بوسیله مردم و برای مردم از روی زمین برچیده نخواهد شد»

بامداد جمعه Good Friday سال ۱۸۶۵ رئیس جمهور با دوستی در دفتر کارش نشسته بود و در دل میکرد که «بامداد امروز روشن است، جنگ تمام شده است و مایک روز کار خوش و يك کشور متحد خواهیم داشت» چهل و يك روز گذشت و در جشن افتتاح کنگره اظهار داشت «با خیر خواهی برای همه، و بدخواهی جهت هیچکس، با اعتقاد بحق، بیائید کاری را که آغاز کرده ایم بیایان برسائیم. بر زخم ملت مرهم نهیم و بیاری کسانی که جنگ آنها را ماتم زده کرده است بشقاییم، به پتیمان و به بیوم زنان مساعدت کنیم و آنچه در قدرت داریم در راه يك صلح پایدار بکار ببریم»

در پشت سر رئیس جمهور منظره کشته ها، زخمی های میدان جنگ پترسبورگ و راهی که بشهر ویران و آتش گرفته Richmond ریچموند منتهی میشد وجود داشت. هماندم خبر تسلیم ژنرال لی را در ایما تکز Appomattox آوردند.

در همان روز هالیولینکلن خواب دیده بود که نعش دو کاش سفید گذاشته اند و گریه یوزاری عزاداران بگوشش میرسد و سر بازی میگفت که «رئیس جمهوری را کشته اند»

با اینکه سایه گذشته همچنان فکر لینکلن را مشغول میداشت با اینکه ویزندگی آرامی که ممکن بود داشته باشد نیز میماند بشید. روز ۱۴ آوریل لینکلن بزنش گفت «ما پایله توین باز میگردیم و من دوباره دفتر و کالت را باز خواهم کرد و بقدر معیشت تلاش میکنم»

و همان شب رئیس جمهور و زنش به تماشاخانه فورد رفتند که تئاتر کمندی انگلوسی (پسر عموی آمریکائی ما) را ببینند. چند دقیقه پس از ساعت ده جون ویلکس بوث Gohn Wilkes Booth يك بازیگر دیوانه با آرامی داخل غرفه بدون محافظ رئیس جمهور شد و بدون هدفگیری چند تیر بطرف سرا و انداخت و بمیان سحنه جست و گریخت.

زخم کاری بود و لینکلن بیهوش روی سندی خود افتاد. دوستان با احتیاط او را بخانه ای واقع در خیابان دهم منتقل ساختند.

تاساعت هفت بامداد روز بعد بامرك دست بگریبان بود و در آن ساعت، مردی که بسادگی زندگی کرد، بردگان را آزاد ساخت، ایالات معالک متحده را دوباره بهم پیوست، و آزادی و عدالت را در آن سرزمین برقرار کرد، جان بجان آفرین تسلیم کرد.

تماشاخانه فورد جائیکه باو تیر زدند و خانه خیابان دهم جائیکه بدرود زندگی گفت امروز جزه آنارملی آمریکائیان محسوب میشوند.

این سخن لینکلن که بر سر مزار دوستی گفته است در حق خود او بسیار صادق میباشد: «بگذارید گوش را از مرمر بسازند در حالیکه یاد او بوضعی محکمتر و با برجاتر در دل های

کسانی که دوستدار آزادی و وارستگی هستند جاویدان خواهد ماند» ●●



يك باز یگر دیوانه با آرامی داخل غرفه رئیس جمهور شد و...